



حروف و اصوات مقدس

چکیده

آیا می‌توان برای حروف و اصوات ارزش قابل شد؟ و اگر این امکان وجود دارد حد آن چقدر است؟ آیا بین بسامد یک حرف خاص و ارزش واژگانی آن رابطه‌ای برقرار است؟ آیا توزیع حروف و اصوات تابع نوعی تسلسل خاص است؟ آیا همان‌طور که اشیاء طبیعت دارای ویژگی‌هایی طبیعی هستند، حروف و اصوات را هم می‌توان به صفاتی متصف ساخت؟

در این مقاله، هدف غایی محقق ارزشیابی ادعاهایی است که از سوی پیروان حروفیه و جابربن حیان مطرح شده است. ادعای جابربن حیان این است که حروف و اصوات در زبان عربی دارای ویژگی‌هایی هستند که آن را اصطلاحاً طبایع می‌گویند. طبقه‌بندی حروف و اصوات از دیدگاه جابربن حیان و ایده‌هایی که پیروان نحله حروفیه عرضه داشته‌اند مورد مذاقه و تدقیق قرار گرفته‌اند. آنگاه به بحث پیرامون این موضوع می‌پردازیم که نظریه‌های جابربن حیان در ارتباط با ارزش عددی حروف و اصوات تا حدی با واقعیت منطبق است.

مقدمه

در کتاب مقدس ما، قرآن کریم، برخی از سوره‌ها با کلماتی آغاز می‌شوند که فاقد واکه هستند و تنها از مجموعه‌ای همخوان تشکیل شده‌اند. بالطبع، باید آنگونه که هستند خوانده شوند. بسیاری از مفسران بر این عقیده هستند که هیچکس به جز ذات حضرت باری از رمز و رموز این حروف و مدلول آنها آگاهی و بر آنها صرافت ندارد. برخی نیز بر این عقیده هستند که هر کس بر اسرار این حروف و رموز آنها آگاهی یابد به تحقیق از او آن کار برآید که از دیگران هرگز نیاید. برخی از محققان و از آن جمله استرآبادی ادعا داشته‌اند که به اسرار این حروف پی برده‌اند و هم از این روست که به تفاسیر دقیق‌تری از مصحف کبیر دست یازیده‌اند. استرآبادی، بر سر این ادعا، جان باخت زیرا حاکم زمانه خود را به قبول این واقعیت ترغیب کرده بود.

جابربن حیان

جابر به سال ۶۰ هجری مصادف با ۷۲۱ میلادی در شهر توس از بلاد ایران به دنیا آمد و در سال ۸۱۵ میلادی با

زندگی به درود گفت و در شهر کوفه در وادی عراق امروزی به خاک سپرده شد. در جهان عرب به پدر شیمی شهرت داشت و کمتر کسی بود که او را نشناسد. پدرش در مبارزه علیه امویان پیشقدم بود و تلاش‌های بسیاری در جهت براندازی این حکومت مبذول داشت. سرانجام از سوی عباسیان به مرگ محکوم شده و در این راه سرباخت. جابربن حیان به خطه عربستان امروزی فرستاده شد و در اینجا بود که او به نهضت شیعیان گروید. پس از چندی که از شهرت و معروفیت او گذشت، به عنوان طبیب ویژه خلیفه عباسی، هارون رشید، به کار گمارده شد. نقل شده است که او را با امام جعفر صادق (ع)، ششمین امام شیعیان، رابطه‌ای دوستانه و مخلصانه بود. جابر بسیاری از ایده‌ها و نظرات خود را مدیون و مرهون آن امام همام می‌داند. گفته‌اند که بیش از دو هزار اثر ارزنده به وی منسوب است. علاوه بر شهرتی که در علم دنیای اجسام به دست آورد، او را در زمینه فلسفه ماوراءالطبیعه صاحب سبک و سیاق می‌دانند و پیدایش نظریه ماده را به او نسبت می‌دهند. او بر این عقیده بود که همه اجسام عالم از آتش، خاک، آب و هوا پدید آمده‌اند (دایرةالمعارف بریتانیا، جلد ۶، ۱۹۹۸، ص ۴۵۱).

پیش از جابربن حیان، سقراط، حکیم یونانی، ادعا کرده بود که دانش انسان ذاتی است و اظهار داشته بود که این دانش ذاتی و بالقوه تنها وقتی تجلی خواهد یافت که شرایط ایجاب کرده باشد. به عبارت دیگر، عرضه سئوالی چند می‌تواند برای تحریک دانش خفته بسنده باشد و زمینه تجلی آن را فراهم آورد. برخی دیگر از فلاسفه گفته بودند که دستیابی به دانش میسر نخواهد بود مگر آنکه فرد فرآیند یادگیری را طی کند و از این طریق بر کمالات خود بیفزاید. ذهن تنها لوح سفیدی است که عوامل بیرونی و وابسته و مربوط به اشیاء خارج از ذهن بر آن تأثیر می‌گذارند و آن را متأثر می‌نمایند. از عهد دیرینه تا اواخر قرن هفدهم میلادی، فلاسفه‌ای چون جان لاک (John Locke) (۱۶۳۲ الی ۱۷۰۴) کوشیده بودند به دفاع از این نظریه پردازند که فقط تأثرات بیرونی در ذهن انسان اثر و نقش می‌گذارند و بدین ترتیب دانش بوجود می‌آید.

جابر بن حیان به بسط نظریه خود می‌پردازد که نظریه‌ای است التقاطی. وی بر این عقیده است که نوعی توانایی ذاتی (قابل مقایسه با نظریه چامسکی در مورد

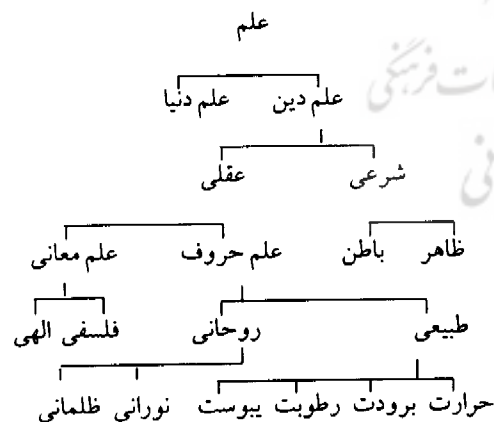
بتوانیم به یک نتیجه و استنتاج کلی برسیم (کتاب التصریف، شیخی، ص ۵۵).

آنگاه جابر در ارتباط با حروف و یا اصوات چنین می‌گوید:

«باید آنچه را حروف الفبا در اختیار تو می‌گذارد از آنچه به وسیله حدس عقلی کسب می‌کنی تمیز دهی تا علاوه بر صورت (حروف الفبا یا نام شیئی) نظیر آنچه را که حدس در اختیار تو می‌گذارد به دست آوری و هر دو شکل با هم متحد شوند» (مختار رسائل جابر بن حیان، پاولی کراوس، ص ۱۳۴)

جابر از سه مفهوم فرزاندگی (Wisdom)، علم (Science) و نور (Light) که احتمالاً منشأ فرزاندگی است - استفاده و غالباً این سه را مترادف هم قلمداد می‌نماید. علم نور است که از طریق آن عالم واقعیت‌های زندگی را تشخیص می‌دهد و درک می‌کند (شیخی، ص ۷۲). بر اساس این نظریه جابر، می‌توان ادعا کرد که هر دانشی نوعی خرد و فرزاندگی است و هر خرد و فرزاندگی نور است. پس می‌توان چنین استنباط کرد که هر دانشی نور است (شیخی، ص ۷۳).

در تقسیم‌بندی مفصلی که جابر از روابط و توالی مقوله‌های علمی به صورت نمودار زیر به دست می‌دهد، توجه ما به اصوات و یا حروف و ارزش آنهاست. توجه ما به آن بخش از این تقسیم‌بندی معطوف خواهد گشت که به علم حروف و اصوات می‌پردازد.



ارسطو فیلسوف بزرگ یونانی، قبل از جابر بن حیان، نظر خود را در مورد عناصر اولیه (Primary Bodies) که عبارتند از: خاک، آب، هوا و آتش و نیز چهار ویژگی اصلی حرارت، برودت، رطوبت و یبوست بیان داشته بود. این ویژگی‌ها مفهومی هستند و نه موجودیت‌های واقعی. با وجود این، در نظام طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل اصوات

یکی از سنوالاتی که می‌توان مطرح ساخت این است که آیا بین زبانی که ما به آن تکلم می‌کنیم و دنیایی که زبان ما به بیان آن می‌پردازد رابطه‌ای برقرار است یا نه

(LAD) به صورت ژنتیکی به انسان هبه شده که این توانایی بالقوه با محرکه‌های بیرونی رویارو می‌شود. محرکه‌های بیرونی این نیروی بالقوه را تحریک می‌کنند و امکان یادگیری را به وجود می‌آورند. به نقل از جابر بن حیان: «دانش نه به صورت بالقوه در انسان‌ها وجود دارد و نه می‌توان آن را از طریق آموزش رسمی آموخت» (التجمیع ۷ منتخبات کراوس، ص ۳۷۵).

در کتاب خود «الحدود» (محدودیت‌ها)، جابر بن حیان به بسط نظریه علمی خود می‌پردازد و اظهار می‌دارد که هر نظریه‌ای باید مستند به تعاریف ثابت باشد. تعاریف باید چنان توصیف شوند که هیچ استثنایی بر آنها وارد نباشد و هیچ مقوله‌ای خارج از حد تعریف باقی نماند. وی علم را به دو مقوله مجزا و مشخص تقسیم می‌کند:

الف - علم و آگاهی نسبت به جهان (یا در واقع علوم فیزیکی و مادی)
ب - علم ادیان

فرایند غالب در تحقیقات علمی، از دیدگاه جابر بن حیان، باید مراحل زیر را در برداشته باشد:

۱. مشاهده
۲. فرضیه
۳. تجزیه کلی داده‌ها
۴. استنتاجات منطقی

بدین ترتیب، شباهت شفافی بین نظریات جابر در ارتباط با علم و نظریاتی که دیوید هیوم (فیلسوف قرن هیجدهم) در همین زمینه ابراز داشته است مشاهده می‌شود. هر دو بر این عقیده هستند که تجزیه و تحلیل داده‌ها باید بر اساس یک رهیافت استقرایی (Inductive) پایه‌گذاری شود. جابر چنین استدلال می‌کند که برای نیل به جوهر تشابه بین نمونه‌های یک موجودیت (Entity) ایجاب می‌کند که به نوعی قضاوت کلی دست یابیم تا

که جابر ارایه داده است، چهار کیفیت مطروحه که آنها را طبایع می‌نامند به واقع موجودیت‌های واقعی مستقلی هستند و عناصر مادی حقیقی اشیاء را تشکیل می‌دهند. بسیاری از محققان معتقدند که نظریات فلسفی جابربن حیان باید با دقت و امعان نظر بیشتری مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. «این چهره برجسته علم در اختفا مانده و جسا دارد که کشفی دوباره از وی به عمل آید» (دایرةالمعارف آکسفورد، دنیای نوین اسلام، ۱۹۹۵، صص ۶۸-۶۷).

یکی از سنوالاتی که می‌توان مطرح ساخت این است که آیا بین زبانی که ما به آن تکلم می‌کنیم و دنیایی که زبان ما به بیان آن می‌پردازد رابطه‌ای برقرار است یا نه. به عبارت دیگر، انسان با توسل به زبانی که با آن سخن می‌گوید تا چه حد می‌تواند دنیای پیرامون خود را بشناسد؟ البته این بحث جدیدی نیست. کلمات و واژه‌ها که سازه‌های جمله به حساب می‌آیند نمایندگان واقعی اشیایی که مدلول آنهاست نیستند. بدین ترتیب، زبان خود یک مقوله است و آنچه واژه‌ها به آن اشاره دارند چیز دیگری است. هیچ دوزبانی را نمی‌توان یافت که در آنها رابطه‌های دال و مدلول برابر و یکسان باشند. این حالت، حتی در یک زبان خاص نیز مصداق ندارد. حال اگر تفهیم و تفاهمی صورت می‌پذیرد به خاطر روابط مشابه و نه یکسان واژه‌ها و مدلول آنهاست. زبان به عنوان یک نظام قانون-بنیاد از یک سو و واقعیت برونی-هر آنچه که هست-از سوی دیگر دو پدیده متفاوتند. حداقل این مقوله‌ای است که اکثریت زبان‌شناسان امروزی بر آن اتفاق نظر دارند.

پس می‌توان گفت که زبان ابزاری است که از طریق آن آدمی به بیان درونه خود می‌پردازد. وقتی یک زبان آرمانی به فاعلیت (Efficiency) مطلوب خود می‌رسد، آنگاه ارتباط بین متکلم و مخاطب میسر و ممکن می‌شود. زبان به عنوان یک واسطه و رابطه، چنان معجزه‌آسا و غیرمنتظره عمل می‌کند که هیچ‌کس حضور فیزیکی آن را- آنگونه که بین متکلم و مخاطب معمول است- احساس نمی‌کند. به لحاظ شفافیت این پدیده، اهمیت و نقش آن چندان بر همگان مبرهن نیست و گاه آن را امری بدیهی و جزئی می‌دانند. با وجود این، یک نظر دقیق و همه جانبه مبین این واقعیت خواهد بود که این پدیده و عملکرد آن، آنگونه که تصور می‌شود، ساده نیست و روابط موجود از پیچیدگی خاصی برخوردار است. محمود شیخی (۱۳۶۸)، در بررسی جامعی که از زندگی و افکار جابربن حیان به دست داده است، نظرات وی را در ارتباط با زبان و نقش آن به صورت متوسط شرح و بسط داده است.

در ارتباط با جهان واقعیت و زبان به عنوان ابزاری که انسان‌ها به کار می‌برند به سه نوع فیلسوف یا به عبارتی

زبان‌شناس برمی‌خوریم:

الف- برخی از فلاسفه چنین استدلال می‌کنند که درک واقعی ویژگی‌های یک زبان و یا زبان جهان شمول ما را به ویژگی جهانی که ما را در خود جای داده است رهنمون می‌شود. هر جمله‌ای دارای یک نهاد و یک گزاره است. اشیایی که در جهان واقعیت وجود دارند ابعاد خاص خود دارند. هر شیئی، همانند هر جمله، باید دو وجه داشته باشد: یکی جوهر آن شیء (Substance) و دیگری تجلی (Manifestation) آن در دنیای پیرامون ما. اگر در یک زبان، واژه یا واژه‌هایی وجود دارد، باید در جهان واقعیت معادل‌ها و یا به عبارتی مدلول‌هایی وجود داشته باشند. افلاطون از این منظر به ارایه نظریه مثل یا مثالی خود مبادرت می‌ورزد و چنین اظهار می‌دارد که با بررسی ویژگی‌های عینی (Concrete) عالمی که در آن زندگی می‌کنیم می‌توان به ایده‌های انتزاعی که نه می‌توان دید و نه می‌توان مشاهده کرد دست یافت. پس ما می‌توانیم با بررسی و تدقیق در واحدهای عینی جزئی (یعنی واژه‌ها) معادل‌های آنها را در جهان واقعیت درک کنیم. این فلاسفه کوشیده‌اند از طریق تعمق و تأمل بر ماهیت زبان، شناختی از دنیای پیرامون به دست آورند. افلاطون، اسپینوزا، لایبنس، هگل، برادلی و جابربن حیان را می‌توان در این دسته‌بندی جای داد.

ب- عده دیگری از فلاسفه بر این عقیده‌اند که درک واقعیت دنیای پیرامون ما از طریق واژه‌ها و جملات میسر نیست. وقتی کسی می‌گوید که برای مثال: «کاغذ سیاه است»، کاری که فرد می‌کند آن است که یک واژه را به کمک واژه‌های دیگر بسط معنایی می‌دهد و کار دیگری صورت نمی‌پذیرد. ما همیشه زندانیان واژه‌هایی هستیم که ما را در بر گرفته‌اند و از این واژه‌ها برای ایجاد ارتباط بین خود و دیگران استفاده می‌کنیم ولی هرگز به واقعیت ذاتی آنها وقوف نمی‌یابیم. برای مثال می‌دانیم که یک جسم سفید است اما بحث این‌که «سفیدی» چیست ما را به جایی نمی‌رساند. هر چیز که دامنه آن از حد این شبکه محدود خارج باشد به راحتی قابل بیان نیست. مفاهیمی چون عشق، تنفر، غم و شادی را نمی‌توان به وجه اکمل نشان داد. چیزی به نام غم مطلق در جهان واقعیت وجود ندارد. اعتقاد آنها بر این است که حتی بررسی عالمانه زبان ما را به جایی نمی‌رساند و آنچه خواهیم یافت دنیای محدودی است از واژه‌ها که تنها از ارزش‌های صریح (Denotative) برخوردار هستند. نام‌گرایایی (Nominalists) چون ویلیام اوکام (Wiliam Occan) (قرن چهاردهم میلادی)، جورج بارکلی (۱۶۸۵-۱۷۵۵) و سایر اثبات‌گرایان (Positivists) منطقی در فلسفه جدید مدافعان این نظریه هستند.

ج- گروه دیگری از فلاسفه چنین استدلال می‌کنند که عروج به دنیایی که ورای دنیای احساسی ماست میسر است. اما واژه‌ها و عبارات یک زبان و به طور کلی زبان‌ها قادر به بیان (Attestation) آنها نیستند و محمول‌های خوبی به حساب نمی‌آیند. این فلاسفه و عرفا به نوعی رمز (Mystery) که آن را «کشف و شهود» می‌نامند معتقدند. برگسن (Bergeson) یکی از این فلاسفه است. جابربن حیان، در کتاب المیزان چنین می‌گوید:

«ترکیب کلمات باید به طور کامل تجلی بخش و نمودار شفاف مدلول‌های خود در جهان واقعیت یعنی چیزهایی از این قبیل باشند: گیاهان، جانوران و اشیاء بی‌جان»

گفته شده است که ویتگنشتاین، راسل و بعضی دیگر از فلاسفه مدرن در عصر ما از نقطه نظر فکری دیدگاه‌هایی مشابه جابربن حیان دارند. در نظر آنها، واژه‌های یک زبان صورت‌های متخیلی هستند که نمایانگر واضح جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم و بر ما محیط است. واژه «درخت» نمایانگر و نمود آن شیئی است که اصطلاحاً «درخت» خوانده می‌شود و در حول و حوش ما وجود دارد. واژه «پرنده» نیز بر همین سیاق است. واژه «روی» نماد و نشانه‌ای است که برای ایجاد ارتباط بین دو صورت متخیل بکار می‌رود. بنابراین وقتی گفته می‌شود که «پرنده روی درخت است» مراد آن است که واژه X جایگزینی است برای Y و Y آن است که بر Z که خود جایگزینی برای P است نشسته است. جابر می‌گوید یک زبان منطقی (یا به تعبیر نویسنده این مقاله زبان جهانی) تصویر حقیقی آن چیزی است که در جهان واقعیت وجود دارد چه آن اشیاء انسان، چه حیوان و چه نبات باشند. جابربن حیان معتقد بود که سریع‌ترین و مطمئن‌ترین راه و شیوه برای شناخت گیتی و آنچه در آن است و از آن جمله اشیاء و خصوصیات آنها، این است که به تجزیه و تحلیل حروف (یا به عبارتی واج‌ها) و واژه‌های زبان بپردازیم. وقتی جابر از زبان سخن به میان می‌آورد منظور او یک زبان خاص نیست بلکه اشاره او به زبان بشری است (شیخی، ص ۹۲). شیخی به بحث افلاطون در ارتباط با دیالوگ بین هرموگنس و کراتیلوس اشاره می‌کند که می‌گوید:

«تا زمانی که ما بر یک شیئی نام درست و طبیعی آن را اطلاق نکنیم، در واقع، گویی ما اصلاً، نامی بر آن ننهادیم و لو این که همه مردم بر نامی که برای آن شیئی برمی‌گزینند، توافق نمایند» (ص ۹۳).

به عبارت دیگر یک اسم باید در شرایطی طبیعی اختیار نام نماید و نامگذاری شود. هرموگنس بر اختیاری بودن یک اسم و رابطه آن با مرجعش اشاره می‌کند و تأکید

دارد. در نظر او، برای آنکه ارزش یک نام در شرایط طبیعی مشخص شود، اجماع و یا اتفاق نظر کفایت می‌کند. به نظر می‌رسد که جابر با کراتیلوس همداستان باشد. جابر در کتاب خود «التصریف» (ساختوازی) چنین می‌گوید:

«بنگرید که چگونه حروف بر اساس طبایع و طبایع بر اساس حروف وضع شده‌اند و بنگرید که چگونه طبایع به حروف و حروف به طبایع منتقل می‌شود» (نقل از شیخی، ص ۹۶).

طبقه‌بندی را که جابربن حیان ارائه می‌دهد می‌توان به صورت انگاره زیر نشان داد:

مخلوقات:

جانداران	گیاهان	غیرجانداران
آتش	آتش	آتش
هوا	هوا	هوا
آب	آب	آب
خاک	خاک	خاک
حرارت +	یبوست ←	آتش
حرارت +	رطوبت ←	هوا
برودت +	یبوست ←	خاک
برودت +	رطوبت ←	آب

در جدول فوق آنچه خداوند آفریده به سه گروه عمده جاندار، بی‌جان و گیاه تقسیم‌بندی شده است. عوامل و وابستگی هر گروه اجزاء اولیه یا به عبارتی آتش، هوا، آب و خاک را دارا هستند. ترکیب دو ویژگی و یا جزء اولیه حرارت، رطوبت، یبوست و برودت موجب پیدایش عناصر فوق می‌شوند. بدین ترتیب حرارت وقتی در کنار یبوست قرار گیرد آتش پدید می‌آید. سایر ترکیبات نیز به همین منوال میسر است. جابربن حیان معتقد است که در زبان (منظور او زبان عربی است) ۲۸ حرف وجود دارد که هر کدام باید در یکی از این چهارگروه قرار گیرد. ویژگی‌های حرارت، برودت، یبوست و رطوبت بر این گروه‌بندی اعمال می‌شوند. جابر معتقد است که هر کدام از حروف دارای طبایع خاص خود هستند:

حرارت:	ا ه ط م ف ش ذ
برودت:	ب و ی ن ص ت ض
یبوست:	ج ز ک س ق ث ظ
رطوبت:	د ح ل ع ر خ غ

از دیدگاه جابر همه اصوات / حروف دارای ارزش یکسان نبوده و از توان مساوی برخوردار نیستند. برخی به نمودهای صوری اشیاء ارجاع می‌شوند، در حالی که

تعدادی دیگر به جوهر اشیاء و ویژگی درونه آنها مربوط می‌شوند. وزن هر کدام نیز متفاوت است. به نظر می‌رسد که جابر از اتمیست‌ها متأثر باشد.

در کتاب «السرالمکتون» جابر می‌گوید:

«اگر هر موجودی دارای فعلی است، پس انسان، به خصوص، بیشترین و بزرگ‌ترین افعال را داراست. و ضرورت عمل او و استخراج علوم منطق، نحو، هندسه، پزشکی و نجوم به وسیله او - هر چند موضوع بسیاری از آنها نادرست است - اما همه آنها واقعیت دارند. و قابل انکار نیست که گفتار و حروف و عمل اشکال آنها فرآورده انسان است جز آن که یک فرآورده طبیعی می‌باشد ... بنابراین، بدون شک، گفتار نظام حروف دارای طبیعتی است، زیرا هر موجودی از یک طبیعتی برخوردار می‌باشد و زبان نیز یک موجود است» (شیخی، ص ۱۱۰)

جابر معتقد است که حروف را می‌توان در یک تسلسل مبتنی بر اهمیت درجه‌بندی کرد آن دسته از حروفی که او در بالاترین ردیف قرار می‌دهد دارای جایگاه والاتری هستند در حالی که در طبقات پایین‌تر اهمیت خود را از دست می‌دهند.

حروف عربی در طبقه‌بندی جابر به شرح زیر است:

۱. مرتبه الف ب ج د
۲. درجه ه و ز ح
۳. دقیقه ط ی ک ل
۴. ثانیه م ن س ع
۵. ثالثه ف ص ق ر
۶. رابعه ش ت ث خ
۷. خامسه ذ ض ظ غ

وزن حروفی که در ردیف ۱ (مرتبه) قرار می‌گیرند چهار برابر حروف ردیف ۲ (درجه) است و این ترتیب در مورد ردیف‌های دیگر نیز مصداق می‌یابد. بدین ترتیب، اگر برای حروف ردیف ۷ واحد یک را منظور نماییم این عدد در ردیف بالاتر چهار برابر خواهد بود (در تحقیقی که انجام گرفته، این شیوه را اختیار کرده‌ایم و بعداً مفصلاً به آن می‌پردازیم).

تصور بر این است که پربسامدترین حروف در ردیف بالاتر قرار دارند و هر چه در طبقات فوق سیر نزولی پیدا می‌کنیم حروف از بسامد کمتری برخوردارند. بر این اساس واژه‌های کمتری را می‌توان یافت که از حروف ردیف‌های پایین‌تر تشکیل شده باشند. این دیدگاه در زمان خود نظریه بسیار جالب و منحصر به فرد بوده است.

کنستویچ (Kenstowicz ۱۹۹۴، ص ۱۳)، به شکلی

جابر معتقد است که حروف را

می‌توان در یک تسلسل مبتنی بر اهمیت

درجه‌بندی کرد آن دسته از حروفی که او در

بالاترین ردیف قرار می‌دهد دارای جایگاه

والاتری هستند در حالی که در طبقات

پایین‌تر اهمیت خود را از دست می‌دهند.

مشابه با نظریه فوق به ابعاد درونی واژه‌ها می‌پردازد و در

بحث پیرامون واژه‌ها از شیوه‌ای مشابه استفاده می‌کند:

«مدخل‌های واژگانی (سگ، گربه، انسان) از

زنسجیره‌ای از اصوات زبان

ensan/'gorbe/'sag تشکیل شده‌اند. علاوه

بر این بعد افقی، هر صدا خود به اجزاء تابعه

دیگری قابل تقسیم است. اینها را نمی‌توان

اتم‌های یک نظام زبان شناختی قلمداد کرد بلکه

مجموعه‌ای از مقوله‌های بنیادی‌تر هستند.

بررسی‌ها... نشان می‌دهد که اصوات نشأت یافته

از یک الفبای آوایی جهان شمول است که به نوبه

خود دارای ساختارهای درونه شگفت‌انگیزی

هستند. این ساختارها در حد وسیعی متأثر از

ساختارهای دستگاه آوایی هستند (ترجمه

نویسنده مقاله).

در حالی که کنستویچ به ویژگی‌های آوایی (همچون

دولبی، سایشی و نظایر آن) اشاره می‌کند و آنها را معیاری

برای شفاف‌سازی صورت‌های آوایی می‌داند، جابربن

حیان تجزیه و تحلیل خود را بر اساس ویژگی‌های زیر

زنجیری (Suprasegmental) طبیعی همچون برودت،

رطوبت، حرارت و یبوست استوار می‌سازد. برای آنکه به

اهمیت کار و روش جابربن حیان پی ببریم، تحقیقی را

انجام داده‌ایم که در جای خود به عرضه آن خواهیم

پرداخت. نظر به اینکه جابر تجزیه و تحلیل خود را عمدتاً

بر زبان عربی و نظام آوایی آن برپا می‌دارد، آشنایی

منحصری با نظام آوایی این زبان راهگشا خواهد بود.

کنستویچ (ص ۳۹۶) به نظام میانوندی منقطع زبان عربی

اشاره می‌کند و تکواژهای این زبان را مرکب از تعدادی

اصوات غیر زنجیره‌ای می‌داند. به عبارت دیگر، ترکیب و

شمایل تکواژهای عربی در نظام ریشه‌ای (Roots) آن

زبان تعریف‌پذیر است. مثال‌های زیر را از کتاب وی

اختیار کرده‌ایم که نمایانگر رفتار زبان شناختی منحصر به

فرد این زبان است. (حروفی که با زیرخط مشخص شده‌اند ریشه کلمات هستند):

او حمل کرد	حمل hamala
او نوشید	شرب sariba
حمل	حمل haml
نوشیدنی	شراب sarib
او مطالعه کرد	درس daras-a
او ... کشید	رسم rasam-a
درس	درس dars
رسم	رسم rasim

اصوات (همخوان و واکه) زبان عربی را با توجه به ویژگی‌های آوایی طبقه‌بندی می‌کنیم.

ذ	ش	ف	م	ط	ه	الف	حرارت
+	+	+	+	+	-	-	همخوانی
-	-	-	-	-	-	+	واکه‌ای
-	+	+	-	-	+	+	پیوسته
+	+	-	-	+	-	-	نوک زبانی
+	+	+	+	+	-	-	پیشینی
-	-	-	-	+	-	-	واکه‌دار
-	+	+	-	-	-	-	صفیری
ض	ت	ص	ن	ی	و	ب	برودت
+	+	+	+	-	-	+	همخوانی
-	-	-	-	-	-	-	واکه‌دار
+	-	+	-	+	+	-	پیوسته
+	+	+	+	-	-	-	نوک زبانی
-	+	-	+	+	+	+	پیشینی
+	-	-	+	+	+	+	واکه‌دار
+	-	+	-	-	+	-	صفیری
ظ	ث	ق	س	ک	ز	ج	پیوست
+	+	+	+	+	+	+	همخوانی
-	-	-	-	-	-	-	واکه‌دار
+	+	-	+	-	+	-	پیوسته
+	+	-	+	-	+	+	نوک زبانی
+	+	-	+	-	+	+	پیشینی
+	-	-	-	-	+	+	واکه‌دار
-	-	-	+	-	+	+	صفیری
غ	خ	ر	ع	ل	ح	د	رطوبت
+	+	+	+	+	+	+	همخوانی
-	-	+	-	+	-	-	واکه‌ای
+	+	+	-	+	-	-	پیوسته
-	-	+	-	+	-	+	نوک زبانی
-	-	+	-	+	-	+	پیشینی
-	+	-	-	-	-	-	صفیری

مکتب حروفیه

در اعصار گذشته، به نحله‌ای برمی‌خوریم که مبشران آن اعتقاد داشتند حروف متبرک‌اند. برخی این باور را خرافی می‌دانند در حالی که برخی از صاحب‌نظران حروف را دارای ارزش الهی می‌دانند و احترام آنها را واجب می‌شمارند. نقل می‌کنند که پولوس (Polus) پیامبر، بین حروف و نفس تفاوت قایل می‌شده است (دهخدا، ص ۴۷۶). در دنیای اسلام نیز، از دیرباز حروف را احترام می‌کرده‌اند. نهضت حروفیه بر این قبیل باورها استوار بوده است. دهخدا به نقل از ابن خلدون، مورخ بزرگ اسلامی قدمت علم به اسرار حروف را به صدر اسلام مربوط می‌داند و می‌گوید که این علم را در گذشته سیمیا (Simiya) می‌خوانده‌اند که در اصل صفتی است متصف به خدای تعالی. حروف اجزایی هستند که زیربنای تمامی عناصر هستی من جمله نفس را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب، از طریق کشف رموز حروف و دسترسی به اسامی جلاله الهی می‌توان به رموز هستی پی برد (دهخدا، ص ۴۷۶).

ابن خلدون به بحث پیرامون اعتقادات حروفیه پرداخته و چنین اظهار می‌دارد که حروفیه نیز قائل به طبایع حرف بوده‌اند. برای مثال حروف الف، ه، ط، م، ف، س، و د دارای طبع حرارتی هستند. حروفیه معتقد بودند که حروف به مقتضای طبیعتی که دارند بر افراد تأثیر می‌گذارند زیرا هر کدام دارای ظرفیتی هستند که آنها را مؤثر و یا کم اثر می‌کند. علم سیمیا به تأثیر و تأثر این مقوله‌ها می‌پردازد (ص ۴۷۶). فضل‌الله استرآبادی با بهره‌گیری از ایدئولوژی اسلامی پایه و اساس یک مذهب نو را طراحی می‌کند. به نظر او اگر بخواهیم به معنای واقعی به مفاهیم قرآن مجید و سایر کتب الهی پی ببریم، چاره‌ای نیست جز اینکه به مفهوم و طبایع حروف پی ببریم چون ترکیب حروف معنای واژه‌ها را به وجود می‌آورد. او معتقد است که در هیچ زبانی نمی‌توان بیش از ۳۲ حرف داشت و این حروف نشانه‌های اصلی هستند که از سوی خداوند بزرگ به انسان‌ها تعلیم شده است. آیه شریفه قرآن که می‌فرماید: «خداوند همه واژه‌ها را به انسان‌ها تعلیم فرمود» ناظر بر این امر است و به ویژگی حروف اشاره دارد (دهخدا، ص ۴۷۷، زیرنوشت). نظرات استرآبادی در کتابی با عنوان «جاویدان کبیر» مندرج است. استرآبادی، پس از آنکه امیر تیمور را به مذهب خود فراخواند دستگیر و در آتش سوزانده شد. پیروان حروفیه اولین کسانی هستند که روش نوشتاری کوتاه نویسی (Shorthand) را اختراع کردند. نقل می‌کنند که نوشتار آنها بسیار پیچیده بوده است زیرا از روش نوشتاری کوتاه نویسی استفاده می‌کرده‌اند. آنها معتقد بودند که می‌توانند

قرآن را آن طور که هست درک کنند و ترجمه نمایند. با استفاده از همین روش نوشتاری پیروان این مذهب با یکدیگر مرادبه داشته و به نقل نظرات می‌پرداخته‌اند. هر کدام از پیروان این نهضت دفتری در اختیار داشتند که در آن حروف رمز نوشته می‌شده است. چند نمونه از آن عیناً نقل می‌شود.

ام = ابراهیم

اه = الهویت

خ ل = خلقت

کل = کلمت الله

ح ف مق = حروف مقطعه

ح ق = حضرت حق

جبل = جبرئیل

وم = والسلام

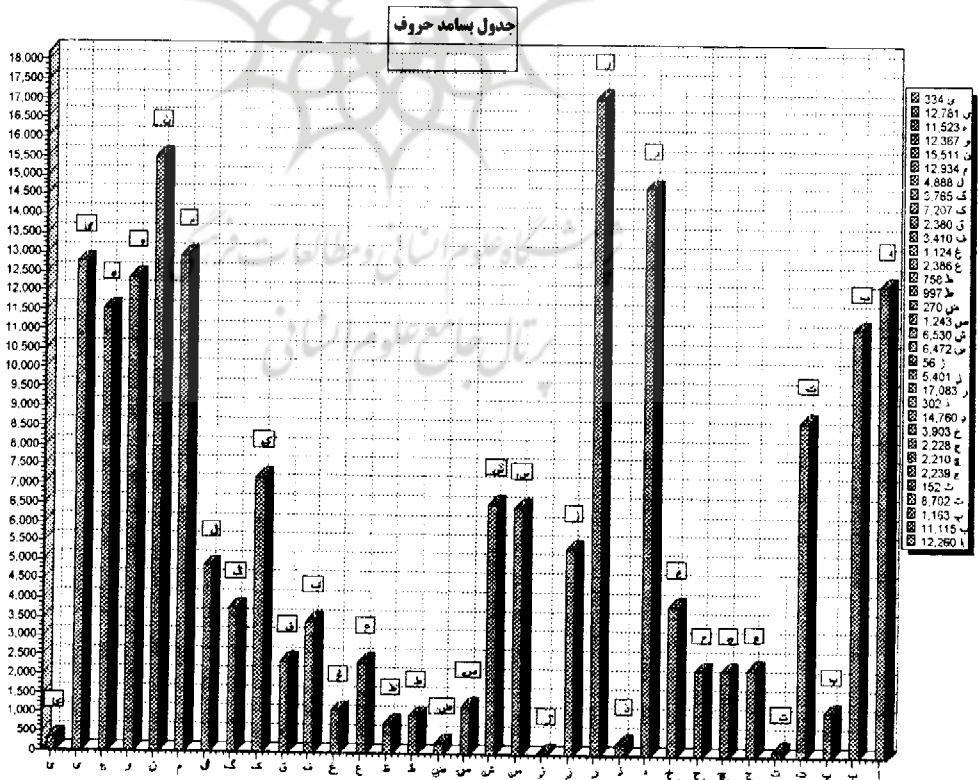
نحوه گردآوری اطلاعات

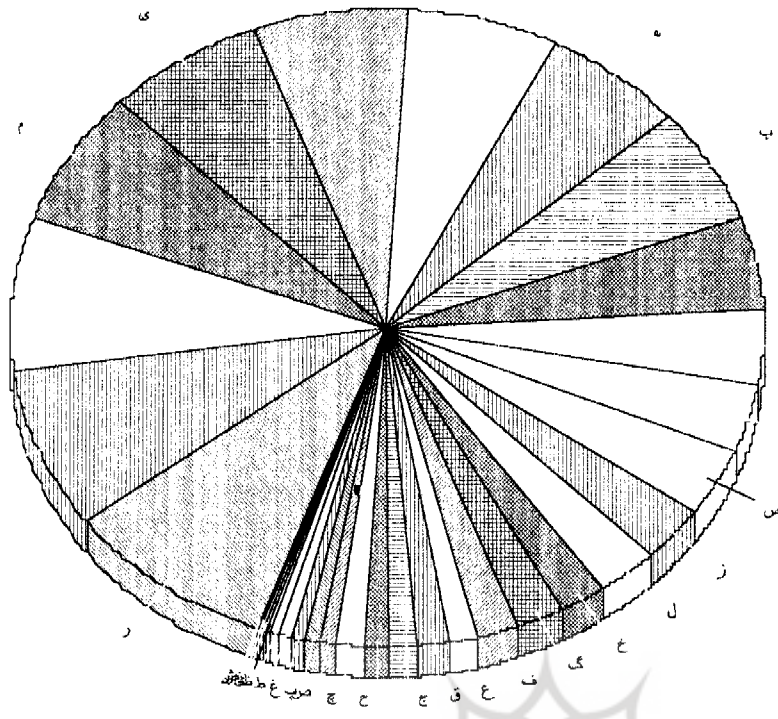
برای آنکه این طبقه‌بندی‌ها مورد بررسی قرار گرفته و صحت و سقم این ادعاها مشخص شود تعدادی از اشعار منتخب از گلستان و نیز تمامی دیوان حافظ از طریق نرم افزار کامپیوتری Windows مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت و تعداد حروف موجود و بسامد آنها تعیین گردید. آنگاه بر اساس جدول اعتباری که جابرین حیان مشخص کرده بود برای حروف ارزش عددی تعیین گردید. از

مجموع ۴۵۴/۱۸۸ دفعه حرف که در متون مورد بررسی ردیابی شد نمودارهایی ترسیم گردید و این نمودارها با توجه به طبقه‌های چهارگانه طبایع آنگونه که جابرین حیان مطرح کرده بود بسط یافت. واژه‌های مختلف در زمینه‌های متفاوت بر اساس ارزش‌های عددی که به حافظه کامپیوتر سپرده شده بود ارزش‌گذاری شد تا ادعای جابر دایر بر اینکه اشیاء گرانقیمت و گران‌سنگ‌تر از حروف متعالی‌تری برخوردار هستند مورد ارزشیابی قرار گیرد.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

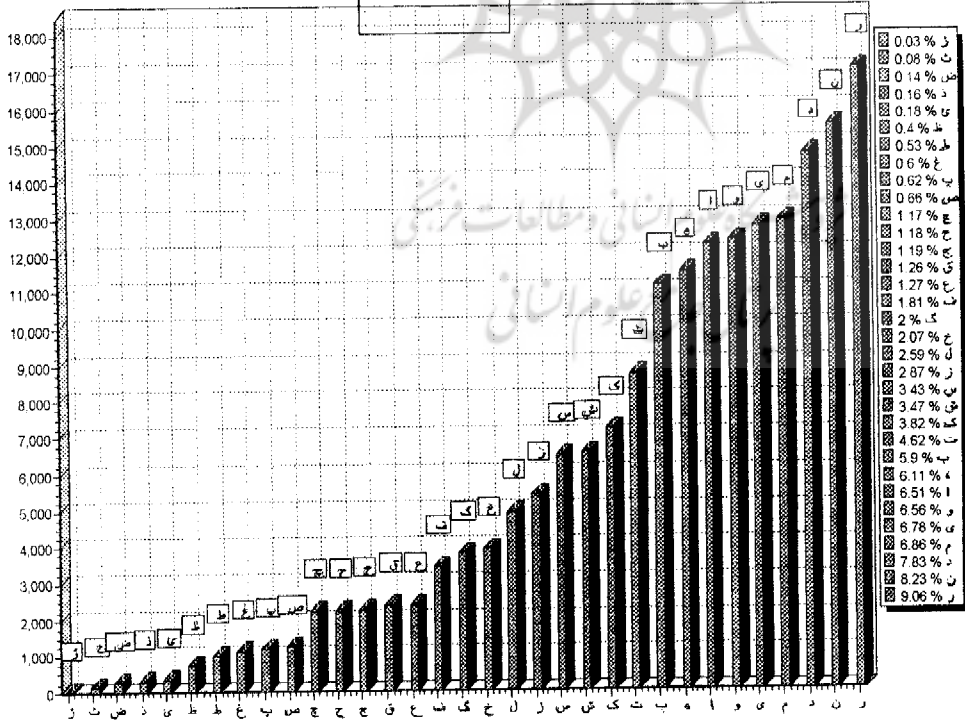
همان‌طور که جدول بسامد حروف فارسی نشان می‌دهد حرف «ر» بالاترین بسامد (۹/۵۶) را داراست در حالی که «ژ» پایین‌ترین بسامد (۰/۰۳) را دارد. اگر «ژ» را که از حروف زبان فارسی است منظور نماییم حرف «ث» در زبان فارسی و عربی از کمترین بسامد برخوردار است. در اینجا ذکر این نکته لازم است که اگر همین تحقیق با استفاده از متون زبان عربی تکرار شود احتمالاً نتایج متفاوتی به دست خواهد آمد. با وجود این چون بسیاری از واژه‌های زبان عربی به زبان فارسی وارد شده و تنها تفاوت‌های ساختاری دارند. این آمار با درصدی از تقریب می‌تواند ملاک بررسی قرار گیرد. در جدول بسامد حروف (شماره ۲)، تعداد حروف بر

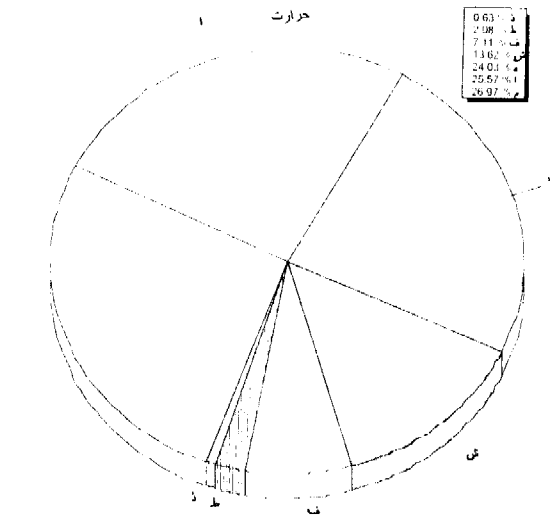
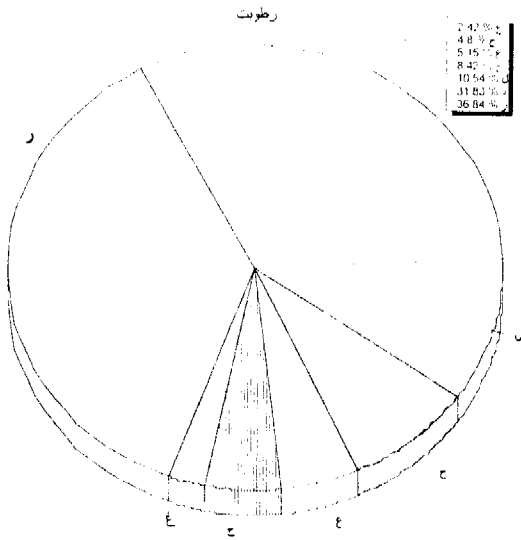




0.03 %	ز
0.08 %	ث
0.14 %	ض
0.16 %	ذ
0.18 %	ی
0.4 %	ط
0.53 %	ظ
0.6 %	ع
0.62 %	پ
0.66 %	س
1.17 %	ع
1.18 %	ح
1.19 %	ج
1.26 %	ک
1.27 %	خ
1.81 %	ف
2 %	گ
2.07 %	خ
2.59 %	ل
2.87 %	ز
3.43 %	ن
3.47 %	س
3.82 %	ک
4.62 %	ت
5.9 %	ب
6.11 %	ه
6.51 %	ا
6.56 %	و
6.78 %	ی
6.86 %	م
7.83 %	ن
8.23 %	ر
9.06 %	ز

جدول بسامد حروف





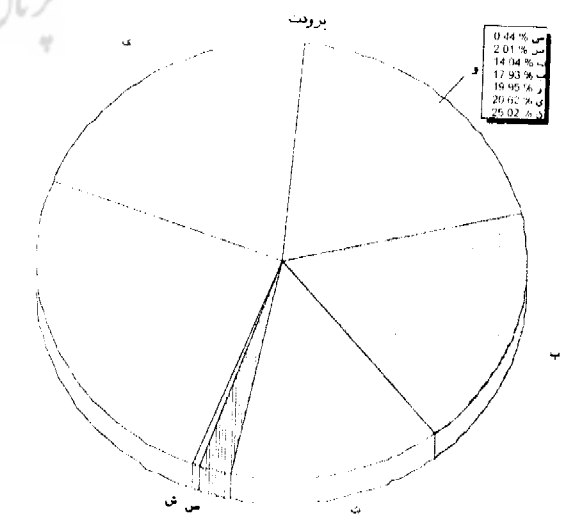
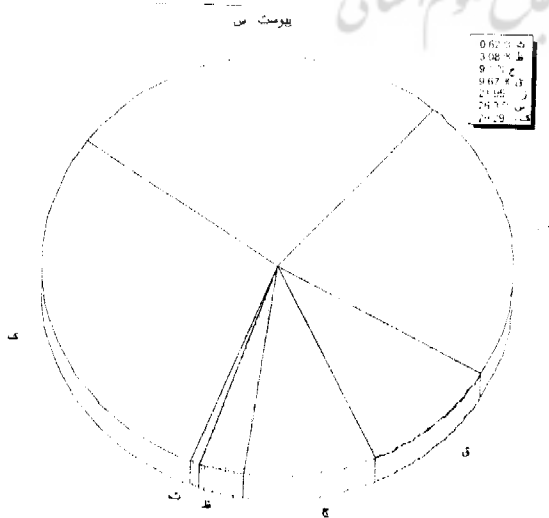
بسامدی آنها عبارت است از ن-ی-و-ب-ت-ص-ض. جدول ارزش حروف بر اساس طبقه‌بندی جابرین حیوان نشان می‌دهد که هر حرف دارای چه ارزش عددی است. پراکنندگی بسامدها نشان می‌دهد که بین بسامد و مرتبه همبستگی مثبتی وجود ندارد. برای مثال، حرف ش باطبع حرارت که در مرتبه رابعه قرار گرفته است از حرف «ط» با همان طبع که در ردیف دقیقه قرار گرفته دارای بسامد بیشتری است؛ «ق» نسبت به «ج» باطبع یبوست همین حالت را دارد. «ر» باطبع رطوبت نیز بسامد بیشتری نسبت به «ح» از همان طبقه دارد.

اساس رقم ۱۸۸/۴۵۴ که کل حروف موجود بود نشان داده شده است. بدین ترتیب از این تعداد حروف حرف «ر» به تعداد ۱۷/۰۸۳ مورد تکرار شده است. حرف «ژ» ۵۶ مورد و حرف «ث» ۱۵۲ مورد حضور داشته است.

همان طور که جدول دایره‌ای مربوط به حروف دارای طبیعت یبوست (ث، ظ، ج، ق، ز، س، ک) نشان می‌دهد حرف «ک» با ۲۹/۲۹٪ بیشترین بسامد و حرف «ث» با ۶۲٪ درصد کمترین بسامد را دارد. بدین ترتیب ردیف بسامدی آنها عبارت است از ک-س-ز-ق-ج-ظ-ث. جدول دایره‌ای مربوط به حرارت نشان می‌دهد که «م» با ۲۶/۹۷٪ بالاترین و «ذ» با ۵/۶۳٪ بسامد کمترین رقم را دارد و ترتیب اصلی آنها برحسب بسامد م-ا-ه-ش-ف-ط-ذ است. در دسته مربوط به «رطوبت»، حرف ر ۳۶/۸۴٪ و غ ۲/۴۲٪ به ترتیب بیشترین و کمترین بسامد را دارا هستند. ترتیب بسامدی آن ر-د-ل-خ-ع-ح-غ است. در حروف بروندی بالاترین بسامد به «ن» (۲۵/۰۲٪) و پایین‌ترین بسامد به «ض» (۰/۴۴٪) متعلق است و ترتیب

واژه‌ها با ارزش‌های مربوط به حروف سازنده آنها

جابرین حیوان معتقد بوده است که در جهان طبیعت ارزش اجسام متفاوت است. برای مثال طلا (در عربی ذهب) در مقابل نقره (فضه) از اعتبار و ارزش مادی بیشتری برخوردار است. اگر ارزش عددی حروف شکل دهنده آنها را منجاسه نماییم حاصل جمع طلا نیز بر



بدین ترتیب، نه تنها ارزش مادی «ذهب»، از «فضه» بیشتر است بلکه ارزش عددی آن نیز بالاتر است. همین محاسبه را در مورد «طلا» و «نقره» و «الماس» اعمال می‌کنیم:

$$\begin{aligned} & ۱ + ل + م + ا + س \\ & ۴۰۹۶ + ۲۵۶ + ۶۴ + ۴۰۹۶ = ۸۵۷۶ \\ & ط + ل + ا + س \\ & ۲۵۶ + ۲۵۶ + ۴۰۹۶ = ۴۶۰۸ \\ & ن + ق + ر + ه \\ & ۶۴ + ۱۶ + ۱۶ + ۱۰۲۴ = ۱۱۲۰ \end{aligned}$$

ملاحظه می‌شود که این معادله در مورد سه فلز فوق نیز مصداق می‌یابد. با اعمال قاعده فوق بر صفات، اجسام، اسامی خاص و اسامی معنی تا حد زیادی وابستگی وجود دارد. اما این رابطه در پاره‌ای دیگر از موارد مصداق نمی‌یابد و نمی‌توان بر آن حکم کلی صادر کرد. مثلاً، در حالیکه ارزش عددی صفت «زیبا» برابر ۹۴۷۲ است و

حاصل جمع عددی نقره فزونی می‌یابد. بر این اساس و با الهام از آن، جدول ارزش حروف را در نظر گرفتیم. برای مثال، اگر به ذ (حرف حرارتی)، ض (حرف برودتی)، ظ (حرف بیوستی) و غ (حرف رطوبتی) ارزش عددی ۱ بدهیم و با توجه به قاعده‌ای که جابربن حیان مشخص کرده حروف ردیف رابعه را چهار برابر خامسه فرض کنیم و این روال را در ردیف‌های بالاتر نیز رعایت نماییم، ارزش عددی حروف مشخص می‌شود. بدین ترتیب، جمع عددی کلمات ذهب و فضه، به صورت زیر محاسبه می‌شود:

$$\begin{aligned} & ذ + ه + ب \\ & ۱ + ۱۰۲۴ + ۵۱۲۱ = ۴۰۹۶ \\ & ف + ض + ا + ۱۶ \\ & ۱۰۴۱ = ۱۰۲۴ + ۱ + ۰ + ۰ \end{aligned}$$

جدول ارزش حروف بر اساس طبقه‌بندی جابربن حیان

مرتب	الف	ب	ج	د
مرتب	حرارت ۴۰۹۶ ۲۵/۵۷	برودت ۴۰۹۶ ۱۷/۹۳	بیوست ۴۰۹۶ ۹/۱	رطوبت ۴۰۹۶ ۳۱/۸۳
درجه	ه حرارت ۱۰۲۴ ۲۴/۰۳	و برودت ۱۰۲۴ ۱۹/۹۵	ز بیوست ۱۰۲۴ ۲۱/۹۵	ح رطوبت ۱۰۲۴ ۴/۸
دقیقه	ط حرارت ۲۵۶ ۲/۰۶	ی برودت ۲۵۶ ۲۰/۶۲	ک بیوست ۲۵۶ ۲۹/۲۹	ل رطوبت ۲۵۶ ۱۰/۵۴
ثانیه	م حرارت ۹۴ ۲۶/۹۷	ن برودت ۶۴ ۲۵/۰۲	س بیوست ۶۴ ۲۶/۳	ع رطوبت ۶۴ ۵/۱۵
ثالثه	ف حرارت ۱۶ ۷/۱۱	ص برودت ۱۶ ۲/۰۱	ق بیوست ۱۶ ۹/۶۷	ر رطوبت ۱۶ ۳۶/۸۴
رابعه	ش حرارت ۴ ۱۳/۶۲	ت برودت ۴ ۱۴/۰۴	ث بیوست ۴ ۰/۶۲	خ رطوبت ۴ ۸/۴۲
خامسه	ذ حرارت ۱ ۰/۶۳	ض برودت ۱ ۰/۴۴	ظ بیوست ۱ ۳/۰۸	غ رطوبت ۱ ۲/۴۲

صفت «زشت» برابر ۱۰۳۲- که خود مؤید نظر جابربن حیان است - با وجود این ارزش عددی «خوب» معادل ۵۱۲۴ است در حالیکه ارزش عددی «بد» مساوی با ۸۱۹۲ در جدول زیر برخی از محاسبه‌ها را آورده‌ایم:

الف - رنگ‌ها

نارنجی	۸۵۹۲
سیاه	۵۴۴۴
سبز	۵۱۸۸
زرد	۵۱۳۶
سفید	۴۴۳۶
بنفش	۴۱۸۰
قرمز	۱۱۲۰

مقابل واژه‌های نامطلوب معنی‌دار است ولی در سایر موارد و بهتر بگوییم بسیاری از موارد، ارزش‌گذاری‌های جابربن حیان به شیوه‌ای که در بالا محاسبه گردیده مصداق ندارد. همان‌طور که در فصول قبل یادآور شدیم احتمال دارد عملکرد این محاسبه بر واژه‌های عربی کارسازتر باشد.

با توجه به محاسبات فوق که نمونه‌ای از مجموع واژه‌های معادل‌سازی شده هستند می‌توان چنین نتیجه گرفت که در مجموع نظر جابربن حیان، حداقل بر اساس واژگان زبان فارسی، تأییدپذیر نیست. حتی اگر این معادله فقط در مورد اشیاء مادی نیز ملحوظ داریم، به نتیجه مطلوبی نخواهیم رسید که بر اساس آن بتوان نظر جابربن حیان را در کل تأیید کرد به مثال‌های زیر توجه نمایید.

ب - صفات

خوب	۵۱۲۴	بد	۸۱۹۲
زیبا	۹۴۷۲	زشت	۱۰۳۲
تمیز	۱۳۴۸	کثیف	۵۲۸
دانا	۱۲۳۵۲	نادان	۱۲۴۱۶
زرتنگ	۱۰۸	سخی	۳۲۴
بخیل	۱۴۳۵۶	تنبل	۴۴۲۰
غنی	۳۲۱	فقیر	۳۰۴

منابع و مأخذ

1. Encyclopedia Britannica; Vol. 6. 1998.
2. Encyclopedia of Philosophy. Edwards Paul (editor in chief). Macmillan Publishing co; New York. 1996.
3. Pinchin, Calvin. Issues in Philosophy. Macmillan Publishing Co; New York, 1991.

۴. بساطنی، محمدرضا، ۱۳۶۹، زبان و تفکر، فرهنگ معاصر، تهران.

۵. دادبه، اصغر، ۱۳۷۲، کلیات فلسفه، دانشگاه پیام نور، تهران.

۶. عزریاب خوئی، عباس، ۱۳۵۴، لذات فلسفه (ترجمه)، ویل دورانت، نشر اندیشه، تهران.

۷. شیخی، محمدرضا، ۱۳۶۸، تحلیل آرای جابربن حیان (ترجمه) زکی نجیب محمود، چاپ آستان قدس رضوی.

۸. صفوی، کورش، ۱۳۷۵، دنیای سوفی: داستانی درباره تاریخ فلسفه (ترجمه) یوستاین گارد، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران.

۹. مشکوة‌الدینی، عبدالحسین، ۱۳۵۳، هماهنگی افکار دو فیلسوف: افلاطون و ارسطو (ترجمه)، ابونصر فارابی، شورای عالی فرهنگ و هنر، تهران.

ج - پرندگان

ببل	۷۸۰۴	گنجشک	۴۴۲۰
کبوتر	۵۳۹۶	چلچله	۱۵۳۶
زاغ	۵۱۲۱	جغد	۸۱۹۳
کلاغ	۴۶۰۹		

د - اسمها

شادی	۸۴۵۲	غم	۶۵
علاقه	۵۴۵۶	نفرت	۱۰۰
زندگی	۵۴۴۰	مرگ	۸۰
جانان	۸۳۲۰	جهنم	۴۲۲۸
سخاوت	۵۱۹۶	بخل	۴۳۵۶
بخشش	۴۱۰۸	خست	۷۲
مادر	۵۲۰۰		
پدر	۴۱۱۲		
بچه	۵۱۲۰		
بزرگ	۱۰۲۵۶	کوچک	۱۵۳۶
بلند	۸۵۱۲	کوتاه	۶۴۰۴
لاغر	۴۳۶۹	چاق	۴۱۱۲
نزدیک	۵۶۹۶	دور	۵۱۳۶
آسان	۸۳۲۴	مشکل	۵۸۰

در مثال‌های بالا، تفاوت بین واژه‌های مطلوب در